



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir



ISSN: 1606-9234

کودک رشد

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ودوم ♦ شماره‌ی پی‌در پی ۲۷۰ ♦ اردیبهشت ۱۴۰۵ ♦ ۳۲ صفحه



به نام خدای بخشنده و مهربان
اللهم صل على محمد و آل محمد (و عجل فرجه)

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک
شماره ۸

ماهانمای آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه کودکان پیش دبستانی و
دانش آموزان پایه اول ابتدایی

دوره ی سی و دوم اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ی پی در پی ۲۷۰

- مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی
- سردبیر و ویراستار: فهیمه شانه
- مدیر داخلی: اشرف احمدی
- شورای برنامه ریزی به ترتیب حروف الفبا:
لاله جعفری، مجید خدابخش، جواد رسولی، کلر ژوبرت،
مریم سعیدخواه، محمد رضا شمس، مهری ماهوتی
- دبیر شعر: زهرا موسوی
- دبیر داستان: لاله جعفری
- مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
- طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر جلد: المیرا شیرویه

خانواده ی مجلات رشد

همه ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس
عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه ی کودکان و نوجوانان
میهن عزیز اسلامی مان امکان تهیه ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۲۵۰/۰۰۰ ریال

- ۱ یادداشت سردبیر
- ۲ قول مورموری
- ۴ معلم
- ۶ کیف جیب جیبی
- ۸ هوهو! نهنگ، کجایی؟
- ۱۰ خلیج فارس قشنگ
- ۱۲ جیکستان
- ۱۴ آقای دودو
- ۱۶ بازهم مثل همیشه...
- ۱۸ اوشدو، اوشدو!
- ۲۰ نقاشی تو، بازی من
- ۲۲ جشن ستاره
- ۲۴ هورتون
- ۲۵ درخت شکلات
- ۲۶ رنگ آمیزی
- ۲۸ بخوان و رنگ آمیزی کن
- ۳۰ اولین روزنامه ی تو
- ۳۲ نی های رنگی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفاتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می توانند قصه ها، شعرها، نقاشی ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات
رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۳۳۳۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸ وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست



وبگاه نظرسنجی رشد کودک
nazar.roshdmag.ir



کانال مجله ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام رسان شاد منتظر شما هستیم.



ارتباط با مرکز بررسی آثار
www.roshdmag.ir/u/3i8



وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد
https://foroosh.roshdmag.ir



● تصویرگر: حدیثه قربان

من شدم آغاز به نام خدا
روزی که به مدرسه آمدم، تا چند بلد بود بشماری؟ می‌توانستی خودت تنهایی یک
داستان بخوانی؟ حالا چطور؟

حتماً حالا یک عالمه عدد یاد گرفته‌ای و می‌توانی بشماری، می‌توانی برای خواهر و برادر
یا عروسک‌هایت داستان کوتاه بخوانی، حتی یاد گرفته‌ای بنویسی. مثلاً می‌توانی برای
دوستت نامه بنویسی یا برای مادر لیست خرید بنویسی. تو راه درازی را طی کردی تا
باسواد شوی؛ روزهای زیادی به مدرسه رفتی، هر روز کتاب خواندی و توی دفترت
نوشتی، نقاشی‌هایت را رنگ‌آمیزی کردی، عددها را شمردی و نوشتی. در این راه دراز،
یک راهنمای خوب همیشه توی کلاس همراهت بود، حرف‌به‌حرف الفبا را به تو آموخت،
کنارت بود که خوب و خوش خط بنویسی، چیزهای زیادی یادت داد.

حالا تو می‌توانی رشد کودک را از اول تا آخر خودت بخوانی، همه‌ی داستان‌ها، همه‌ی
شعرها، همه‌ی سرگرمی‌ها... توی این شماره حتی خودت می‌توانی اولین روزنامه‌ات را
درست کنی.

بیا با همدیگر از یک نفر تشکر کنیم: راهنما و همراه عزیزتی که به تو کمک کرد تا
باسواد شوی. همه یک صدا می‌گوییم:

«معلم عزیزم، از تو سپاسگزارم.»





قول مورموری

آن روز صبح، مورچه‌ها تند و تند و تند برای رفتن به مهمانی آماده می‌شدند. مورموری با سروصدای دوستانش از خواب پرید. با اخم فریاد کشید: «چرا به این زودی؟ هنوز خوابم می‌آید!» و دنبال بقیه راه افتاد. توی راه غر زد و غر زد و غر زد. یکی از مورچه‌ها وسط غر زدن‌های مورموری پَرید: «تو برای مهمانی چه هدیه‌ای می‌بری؟» مورموری یواش آه کشید: «ای وای! هیچی!» مورچه‌ی دومی گفت: «حواست کجا بود، مورموری جان؟ من یک هدیه‌ی خوب دارم.» مورچه‌های دیگر گفتند: «من هم! من هم! من هم!» همه به راهشان ادامه دادند. کمی که رفتند، مورچه‌ی اوّل از مورموری پرسید: «خوبی؟ سرحالی؟ چرا دیگر غر نمی‌زنی؟»

مورموری سر تکان داد و گفت: «دارم به یک هدیه فکر می‌کنم.» مورچه‌ها باز هم رفتند و رفتند و رفتند. مورموری هم فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد. غروب به حرم امام رضا(ع) رسیدند. از کنار دیوارها رفتند تا زیر پای آدم‌ها له نشوند. تمام شب، آرام و شاد، مهمان امام رضا(ع) بودند؛ کمی خُرده‌شیرینی از گوشه‌ای خوردند و کمی هم خوابیدند.





صبح روز بعد به طرف لانه‌شان راه افتادند. همه با شادی حرف می‌زدند. کمی که رفتند، مورچه‌ی اوّل از مورموری پرسید: «خوبی؟ سرحالی؟ پس چرا غر نمی‌زنی؟»
مورچه‌ی دوم گفت: «باز هم داری فکر می‌کنی؟»
مورموری خندید: «نه. هدیه‌ی من به امام رضا(ع) یک قول بود: این که کمتر غر بزنم... یعنی شاید فقط بعضی وقت‌ها.»
همه فریاد زدند: «چه هدیه‌ی قشنگی!»
بعد یکی یکی از هدیه‌هایشان گفتند؛ از قول‌هایی که به امام رضا(ع) داده بودند. آن وقت با شادی رفتند و رفتند و رفتند تا به لانه‌شان رسیدند.





معلم

خنده اش قشنگ،
صورتش چه ناز!
زیر مشق من
گل کشیده باز

دفترم پر از
نقش های گل
هدیه ی من است:
گل برای گل!

سعیده اصلاحی



پروانه باسواد است

پروانه عطر گل را
بو کرد و گفت: «به به!»
گلبرگ‌های آن را
از یک شمرد تا ده

در آب دید خود را
خوش‌رنگ و خال‌خالی
او خواند روی برکه
یک شعر بال‌بالی

پروانه درس خوانده
در باغ و دشت و بستان
شاگرد باسوادی‌ست
حالا در آن دبستان

مریم اسلامی



با هم گوش کنیم.



کیف جیب جیبی

یک کیف بود که چند تا جیب داشت. هر جیبش هم چند تا زیپ داشت. روز اوّل پاییز که رسید، مدرسه‌ها باز شدند. کیف جیب‌جیبی جیب‌هایش را پر از خوراکی کرد و راه افتاد. دفتر و مداد پرسیدند: «کیف جیب‌جیبی، کیف زیپ‌زیپی، کجا می‌روی؟» کیف گفت: «دارم می‌روم مدرسه تا درس بخوانم.» دفتر و مداد گفتند: «ما را هم ببر.» کیف گفت: «نمی‌توانم، جا ندارم!» دوباره راه افتاد. رسید به پاک‌کن و تراش. پاک‌کن و تراش پرسیدند: «کیف جیب‌جیبی، کیف زیپ‌زیپی، کجا می‌روی؟» کیف گفت: «دارم می‌روم مدرسه تا درس بخوانم.» پاک‌کن و تراش گفتند: «ما را هم ببر.» کیف گفت: «نمی‌توانم، جا ندارم!» دوباره راه افتاد. نزدیک مدرسه که رسید، چند تا خوراکی از توی جیب‌هایش درآورد و خورد. یک‌دفعه زنگ مدرسه به صدا درآمد. کیف جیب‌جیبی هول شد، بدو بدو رفت توی مدرسه، زیپ جیب‌هایش را هم نبست. بعد همگی رفتند سر کلاس نشستند. خانم معلّم چند تا شکل روی تخته‌سیاه کشید و گفت: «شما هم، مثل من، این شکل‌ها را توی دفترتان بکشید.»

● نویسنده: محمدرضا شمس
● تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد



همه دفترهایشان را باز کردند و شکل‌ها را کشیدند. کیف گفت: «من که دفتر و مداد ندارم! پاک‌کن و تراش ندارم!»
یک‌دفعه دفتر و مداد و پاک‌کن و تراش از توی جیب‌هایش پریدند بیرون و گفتند: «چرا، داری؛ ما اینجا هستیم!»
کیف پرسید: «شما چه جوری رفتید توی جیب‌های من؟»
آن‌ها گفتند: «یواشکی! قایمکی!»
و خندیدند. کیف هم خندید. بعد مثل بقیه شکل‌ها را توی دفترش کشید.





هوهو! نهنگ، کجایی؟

سلام! من پروفیسور بوفی هستم، جغد دانا!
چند شب پیش در رایانه‌ی جغدی‌ام عکس بچه‌لاک‌پشت‌هایی را دیدم که تازه از تخم‌هایشان سر درآورده بودند. آن‌ها با پاهای کوچولویشان به‌سوی دریا می‌دویدند.
سرم از تعجب یک دور چرخید! «ووششش! باید از نزدیک آن‌ها را ببینم!»
برای همین کوله‌ام را برداشتم و تا ساحل آفتابی خلیج‌فارس پرواز کردم.
در همان لحظه، حواصیل زیبایی کنارم آمد و مشغول آبتنی شد. گفت: «مدت زیادی در سفر بودم و تازه از آفریقا برگشته‌ام. دلم برای دوستم، نهنگِ گوژپشت، تنگ شده. او کمی بیمار بود و نتوانست با من برگردد.»
گفتم: «نگران نباش! دانشمندان ایرانی نهنگ‌ها، پلنگ‌ها و حتی لاک‌پشت‌ها را روی نقشه دنبال می‌کنند. آن‌ها روی باله‌ی نهنگ‌ها ردیاب می‌گذارند. وقتی نهنگ به سطح آب بیاید، ردیاب موقعیت دقیقش را به ماهواره می‌فرستد.»
بعد رایانه‌ی جغدی‌ام را روشن کردم. روی نقشه‌ی دریایی، یک نقطه‌ی قرمز کوچک در اقیانوسی نزدیک آفریقا با سرعت زیاد حرکت می‌کرد.
گفتم: «هوهو! این همان دوست توست. ببین چقدر سریع شنا می‌کند!»
حواصیل گردنش را جلو آورد و گفت: «پس حالش خوب شده؟ چه خوب!»
با شادی بال زدم و گفتم:
«هورا برای دانشمندان ایرانی! زنده باد طبیعت!»
آن روز عصر، من و حواصیل به دیدن بچه‌لاک‌پشت‌ها رفتیم و رفتن آن‌ها به دریا را تماشا کردیم.
هوهو! تا دیدار بعدی از بالای درخت بلوط!

• نویسنده: علی اصغر قاسمی
• تصویرگر: حدیثه قربان



اگر گفتی...

۱. ردیابی نهنگ چطور انجام می‌شود؟

☐ وقتی نهنگ به سطح آب می‌آید، ردیاب موقعیت دقیقش را به ماهواره می‌فرستد.



☐ نهنگ هر روز تلفن می‌زند و از حالش خبر می‌دهد!



۲. بچه‌لاک‌پشت‌ها بعد از اینکه سر از تخم درمی‌آورند به کجا می‌روند؟

☐ مستقیم می‌روند بستنی بخرند.



☐ به سمت دریا می‌دوند.



۳. حواصیل چه پرنده‌ای است؟

☐ نوعی مرغ ماهی‌خوار مهاجر که بین کشورها پرواز می‌کند.



☐ پرنده‌ای که کیک توت‌فرنگی دوست دارد.



۴. نهنگ گوژپشت کجا زندگی می‌کند؟

☐ در اقیانوس‌ها و دریاهای بزرگ.



☐ در استخر کنار درخت پروفیسور بوفی.



۵. چرا بچه‌لاک‌پشت‌ها تا از تخم درمی‌آیند به دریا می‌روند؟

☐ چون دریا خانه‌ی آنهاست و امن‌تر است.



☐ چون مسابقه‌ی دو گذاشته‌اند و جایزه‌شان پیتزاست!



خبر خیر

دانشمندان ایرانی روی حیوانات کمیاب ردیاب نصب می‌کنند تا مسیر حرکت آن‌ها را دنبال کنند و با مطالعه‌ی رفتارشان از آن‌ها بهتر مراقبت کنند.





تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد

خلیج فارس قشنگ • مژگان مشتاق

منیژه می‌خواست نقاشی دریا را بکشد. یکهو لاک‌پشت‌ها و
مرجان‌های رنگی را دید. گفت: «اول این‌ها را می‌کشم!»
بعد کوه‌های رنگی زیبا را دید. با شادی گفت: «کوه‌های رنگی
را می‌کشم!»
بعد دلفین‌ها را دید. با شادی گفت: «دلفین‌ها را می‌کشم!»
هوا تاریک شد. منیژه هنوز چیزی نکشیده بود. چراغ‌های
کوچک جزیره به او چشمک زدند.
منیژه خوش حال شد و گفت: «الآن همه‌جای خلیج فارس قشنگ
را می‌کشم!»



شلغم فشانورد

● لاله جعفری

دیوار میوه‌فروشی تلویزیون داشت. یک شلغم داشت تماشایش می‌کرد.
توی تلویزیون، یک فشانورد سوار موشک شد و رفت فضا.
فضا دود نداشت، سروصدای بوق ماشین نداشت.
شلغم گفت: «آخیش! چه فضای خوبی!»

شلغم از مغازه قل خورد بیرون و دنبال یک موشک گشت. اما به جای موشک
یک دسته بادکنک پیدا کرد. فریاد زد: «آهای! شماها که آن بالااید، یک
موشک ندیدید؟»
بادکنک‌ها گفتند: «دیدیم، دیدیم. نخ ما را بگیر و بیا!» و شلغم را بردند پیش
موشک.

شلغم سوار موشک شد و رفت فضا؛ هم اولین شلغم فشانورد شد و هم از
دود و سروصدای بوق راحت شد.

بیر و بکار

● یگانه مرادی لاکه

سه دوست پیاده‌روی می‌کردند. خرگوش و سنجاب تُند
می‌رفتند. خارپشت چاق بود و نمی‌توانست تند قدم بردارد.
آخر زیر یک درخت گیلان نشست و گفت: «گرسنه‌ام، گیلان
می‌خواهم!»

سنجاب روی درخت پرید و گیلان‌ها را پایین ریخت.
خارپشت هی گیلان خورد و هی هسته پرتاب کرد روی زمین.
خرگوش گفت: «زمین را کثیف کردی! جمعشان کن.»
سنجاب خندید: «بیااید بیربیربازی کنیم، این طوری.» و آن‌قدر
روی هسته بالا و پایین پرید تا هسته رفت زیر خاک.
خرگوش یک هسته‌ی دیگر آورد. به خارپشت گفت: «تو هم بیا
بازی، سال دیگر اینجا باغ گیلان داریم.»
خارپشت گفت: «من توی بازی هستم؛ من پرتاب می‌کنم، شما
بیربیر کنید!»



جیکستان

جیک و جیک و جیک جیکستان
جوجه‌ای رفت دبستان

زباله دید، وای وای!
جیک کشید، وای وای!

چون که زمین را دوست داشت،
زباله‌ها را برداشت
زهر! موسوی



خش خشی نشو!

آی جاروی بزرگ!
خش خشی نشو، یواش!
روی پله در حیات
مهربان و نرم باش!

کوچک است مورچه
بی‌زبان و سربه‌زیر
دانه‌ی برنج را
از دهان او بگیر!

سعیده موسوی زاده



● تصویرگر: فاطمه پورعبدالحسینی



کاکتوس و بچه‌اش

من کاکتوس دارم
او چاق و خارخاری‌ست
کم آب خورده اما
یک‌ذره تشنه‌اش نیست

امروز صبح دیدم
گل داده کاکتوسم
ای کاش می‌شد آن را
با بچه‌اش ببوسم!

منیره هاشمی

نهال پرتقال

با نور خورشید
خندید دانه
آبش که دادم
شد یک جوانه

آن دانه حالا
اسمش نهال است
در دست سبزش
یک پرتقال است

مرضیه تاجری



با هم گوش کنیم.



نمایشنامه‌ی عروسکی آقای دودو

نقش‌های نمایش: نقره‌ماهی، کاسه‌پشت (لاک‌پشت)، آقای دودو (ماشین)

صحنه‌ی اول:

نقره‌ماهی در حال شنا کردن توی برکه است. کاسه‌پشت می‌آید.

کاسه‌پشت: [کمی آب می‌خورد.] این چند روز که نبودم، آب چقدر تلخ و بدبو شده!

نقره‌ماهی: همه‌اش زیر سر آقای دودو است. ببین پولک‌های نقره‌ای من هم سیاه شده‌اند!

کاسه‌پشت: [با تعجب] آقای دودو؟!

آقای دودو: [با سروصدا و دود می‌آید و چرخ‌هایش را توی آب برکه می‌شوید.] دودو دودو! دودو

دودو! دودو دودو! چرخ‌های جلو! چرخ‌های عقب! [روی خودش آب می‌ریزد.] آخیش! تمیز شدم!

کاسه‌پشت: [آرام با خودش] چقدر آب سیاه شد!

آقای دودو: [آشغال‌هایش را هم توی برکه می‌ریزد و با سروصدا و دود می‌رود.] دودو دودو! دودو

دودو!

نقره‌ماهی: خودش بود! آقای دودو!

کاسه‌پشت: با کارهای این دودو همین روزها برکه را از دست می‌دهیم.

نقره‌ماهی: حالا چه کار کنیم؟!

کاسه‌پشت: باید کاری کنیم که دیگر اینجا نیاید.

صحنه‌ی دوم

آقای دودو: [با سروصدا و دود می‌آید.] دودو دودو! دودو دودو! دودو دودو!

[صدای هوهوی بلندی شنیده می‌شود.]

صدای هوهو: هو هو هو! آقای دودو، چرا آب برکه را سیاه و کثیف می‌کنی؟

آقای دودو: با منی؟!

صدای هوهو: بله، با خودتم!

آقای دودو: [نگاهی می‌اندازد.] تو کی هستی و کجایی؟!

صدای هوهو: من صدای جنگل هستم.

آقای دودو: [می‌خندد.] شوخی‌ات گرفته!

[درخت شاخه‌ها و برگ‌هایش را تکان می‌دهد.]

آقای دودو: اینجا چه خبر است؟!

[آب برکه شروع به شالاپ‌وشلوپ می‌کند.]

آقای دودو: [با ترس] چه جنگل عجیبی! بهتر است از اینجا بروم. [و با سرعت می‌رود.]

ماهی‌ها از توی برکه سرک می‌کشند.

نقره‌ماهی: آخ جان! رفت.

پرنده‌های توی درخت پروازکنان می‌روند.

کاسه‌پشت از پشت درخت بیرون می‌آید. توی دستش یک صدف خالی حلزون است.

کاسه‌پشت: [توی صدف فوت می‌کند و می‌خندد] هوهو! من صدای جنگل هستم.

نقره‌ماهی: [با خوش حالی توی آب برکه بالا و پایین و می‌پرد.] جانمی! جنگل تمیز و زیبا!



والدین عزیز، کودکان با اجرای نمایشنامه فرصت ابراز خود را می‌یابند و روحیه‌ی تعامل در آن‌ها تقویت می‌شود. این نمایش را می‌توان با عروسک‌های دستکشی یا میله‌ای روی میز اجرا کرد. برای این اجرا با بچه‌ها همراهی کنیم.

باز هم مثل همیشه...



نویسنده: نسترن فتحی • تصویرگر: مرضیه قائدی







با هم برویم آذربایجان اوشدو، اوشدو!

من در استان آذربایجان زندگی می‌کنم. من و خواهر و برادرم و دوستانم بازی «اوشدو اوشدو» را خیلی دوست داریم. این بازی مثل بازی کلاغ‌پر است. ما در دایره‌ای دور هم می‌نشینیم و انگشت‌های اشاره‌مان رو روی زمین می‌گذاریم. یکی از ما نقش «اوستا» را دارد. او اسم حیوان یا پرنده‌ای را می‌گوید و ما هم ترانه‌ی بازی را با هم می‌خوانیم:

اُوشدو، اُوشدو، قوش اُوشدو! [پرید، پرید، پرنده پرید!]
اوستا، هم‌زمان با ترانه‌خوانی بچه‌ها، به‌ترتیب به انگشت‌های بچه‌ها اشاره می‌کند. وقتی گفته می‌شود: «قوش اُوشدو!»، همه باید سریع انگشت خود را بالا ببرند، مثل پرنده‌ای که پرواز می‌کند. اگر کسی اشتباه کند یا جا بماند، از بازی کنار می‌رود.

● نویسنده: جواد رسولی

● تصویرگر: مرضیه قانلی



بفر ما پید کوفته تبریزی!

جمعه نوبت آشپزی پدر جانم بود. من را آورد جلوی آشپزخانه و گفت: «چشم‌هایت را ببند و بگو بوی چی می‌آید!» هنوز حرفش تمام نشده بود که با خوش‌حالی گفتم: «آخ جااان! کوفته داریم!»

تواهل کجایی؟



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟
پویانمایی و یادپخش‌های زیبا داریم.
http://shad.ir/koodak_roshd

• تواهل کجای ایرانی؟ آنجا چه بازی‌هایی می‌کنید؟ برایم بنویس و به نشانی مجله‌ی رشد کودک بفرست.

این هم نشانی ما:

http://shad.ir/koodak_roshd



لای لایه

دیشب که می‌خواستم بخوابم، بابابزرگ به مامان‌بزرگ گفت برایم لای لایه بخواند. اما پدربزرگ گفت برایم «اوخشاما» می‌خواند! من فهمیدم که دارد شوخی می‌کند؛ چون هر دوی این‌ها همان لالایی است. بالأخره هم خواند:

لالا لالا گولوم یاتسن [گلم بخوابد].
گولومن یوخوسه گلر [گلم خوابش می‌آید].
سس اولماسن، سس اولماسن [سروصدا نباشد]!
گولوم سحر جاج یاتسن گزدرماسن، آیلماسن [گلم تا صبح بخوابد، تب نکند و بیدار نشود]!
گولوم سحر جاج یاتسن، شیرین یوخولاره گورسون [گلم تا صبح بخوابد و خواب‌های شیرین ببیند]!
لالا لالا گولوم یاتسن [لالا لالا گلم بخوابد].
گون گلمسن اونو گزسن [آفتاب نیاید او را بسوزاند]!

• از شکوه تبریز نیا سپاسگزاریم که این مطالب را برایمان فرستاد.



ایده: لاله جعفری

نقاشی تو، بازی من



ماهور ابراهیمی، پایه‌ی اول، از پردیس



این نقاشی‌ها را شما فرستاده‌اید.
یک تکه از هر نقاشی بیرون از
آن هم تکرار شده.



سلدا دشتی، پایه‌ی اول، از تهران



نارگل نوری، پیش‌دبستانی نیکان، از تهران



السّون و ولسّون
با خطی که می‌کشی
هر تکه رو به نقاشی خودش برسون!

حسنا نیک پور، پایه اول، از تهران



دوست داری برای نقاشی تو هم بازی بسازیم یا قصه بنویسیم؟
اگر دوست داری، نقاشی هایت را به نشانی زیر بفرست:
www.roshdmag.ir/u/3i8



بچه‌ها کانال‌های مجله را در پیام‌رسان‌های شاد و بله دیده‌اید؟
موشن و پادیکش‌های زیبا داریم.
http://shad.ir/koodak_roshd



امیر عباس کاظم‌لو، پیش‌دستانی، از قزوین



باران تگلو، پیش‌دستانی نیکان، از تهران



جشن ستاره

ستاره به قطره‌های سُرُمی که به دستش وصل بود نگاه کرد. گفت: «آوین قول داده بود از اوّل جشن تهاس تصویری بگیرد، ولی تهاس نگرفت!»
آوین دوست صمیمی ستاره بود و آن روز جشنِ کلاسِ اوّلی‌ها بود؛ آن‌ها تهاس حرف‌های الفبا را یاد گرفته بودند.

مادر گفت: «چشم‌هایت را ببند و کمی بخواب. قول می‌دهم هر وقت آوین تهاس گرفت، بیدارت کنم.»

ستاره خوابش نمی‌آمد، اما چشم‌هایش را بست و خیال کرد توی مدرسه کنار آوین و بقیه‌ی بچه‌های کلاس دور کیک ایستاده است و خانم معلّم می‌خواهد از شان عکس یادگاری بگیرد.

توی اتاق، صدای آرام راه رفتنِ کسی بلند شد. لابد پرستار آمده بود تا فشارش را بگیرد. کم‌کم صدای پاها بیشتر شد. انگار همه‌ی پرستارها آمده بودند. شاید

دکتر هم همراهشان بود. با خودش گفت نکند باز هم می‌خواهند از آن آمپول‌ها به دستم بزنند!

صدای پچ‌پچ آمد. حتماً دربارهی مریضی‌اش با مادر حرف می‌زدند. صدای کشیده شدن میز جلوی تخت که بلند شد، ستاره ترسید: «من را نبرند اتاق عمل!» کم مانده بود گریه‌اش بگیرد که صدای مادر بلند شد: «ستاره، بیدار شو!» همین‌که ستاره چشم‌هایش را باز کرد، اول کیکِ بزرگِ روی میز را دید، بعد آوین و بقیه‌ی بچه‌ها را و آخر از همه خانم معلّم را که گفت: «دیدیم جشن بدون تو خوش نمی‌گذرد. تو هم که نمی‌توانی بیایی مدرسه. برای همین ما آمدیم.» یکی از پرستارها سرش را از لای در تو آورد و گفت: «فقط زیاد سروصدا نکنید.» همه، حتّی خانم معلّم و ماما، سر تکان دادند و زیر لب گفتند: «چشم!» پرستار گفت: «سَهَم کیک من هم یادتان نرود!» و خندید و رفت.



هورتون



صدیقه سلطانی نژاد



اگر کسی به کمک ما نیاز داشته باشد، باید چه کار کنیم؟ آدم‌های مهربان خیلی زود راهی برای کمک کردن به دیگران پیدا می‌کنند. گاهی ممکن است کمک کردن راحت نباشد، یا افرادی که نیاز به کمک دارند خیلی از ما دور باشند، یا بعضی‌ها فکر کنند لازم نیست به دیگران کمک کنیم. مثلاً مردم غزه خیلی از ما دورند و دشمنان ما و آن‌ها نمی‌گذارند ما به بچه‌های مظلوم غزه کمک کنیم. این جور وقت‌ها ما سعی می‌کنیم تلاش کنیم و راه‌های مختلفی را پیدا کنیم تا به آن‌ها کمک کنیم. هورتون هم یک فیل خیلی مهربان و دوست‌داشتنی است که به همه کمک می‌کند، درست مثل خودت. هورتون یک ماجراجویی شگفت‌انگیز دارد و به آن‌هایی که به راحتی دیده نمی‌شوند کمک می‌کند. بعضی از حیوانات با هورتون همراه نیستند و حتی مزاحمش می‌شوند. ولی هورتون خسته نمی‌شود و بالاخره موفق می‌شود راهی پیدا کند تا به دیگران کمک کند. بیا با هم پویانمایی **هورتون** را ببینیم:



با هم ببینیم.





❁ درخت شکلات

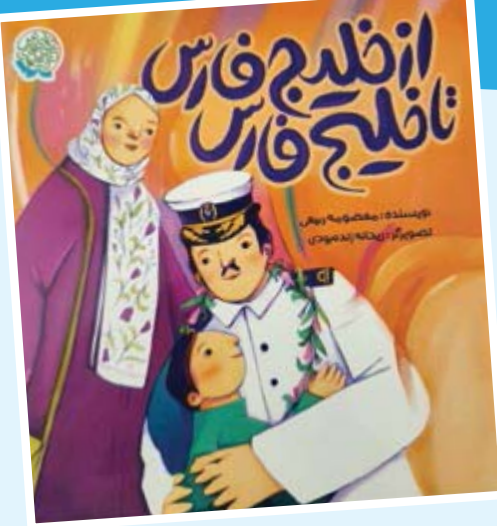
تا حالا درخت شکلات دیده‌ای؟ مگر درخت شکلات هم وجود دارد؟



پیوچی که فکر می‌کند می‌تواند درخت شکلات داشته باشد، چون خیلی زیاد شکلات دوست دارد و دلش می‌خواهد هر وقت خواست، شکلات‌های جورواجور داشته باشد. دوستش، ززو، هم به او کمک می‌کند تا هم زمین تمیز بماند و هم درخت شکلات خوب رشد کند. ولی چطوری؟ توی این کتاب بخوان:

● نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت

● ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



❁ از خلیج فارس تا خلیج فارس

بابای من دریانورد است. او و همکارانش ماه‌ها روی دریاها و اقیانوس‌ها زندگی می‌کنند. این بار قرار است بابا با یک کشتی خیلی بزرگ و شگفت‌انگیز به دورتادور دنیا سفر کند. ما در شمال ایران زندگی می‌کنیم اما حالا آمده‌ایم به ساحل زیبای خلیج فارس تا بابا را بدرقه کنیم...

می‌خواهی بدانی سفر بابا چطور بود و روزهایی که او پیش ما نبود چطور گذشتند؟ کتاب از خلیج فارس تا خلیج فارس را باز کن و ورق بزن تا برایت تعریف کنم.

● نویسنده: معصومه ربیعی

● تصویرگر: ریحانه زنده‌بودی ● ناشر: رود آبی



رنگ آمیزی

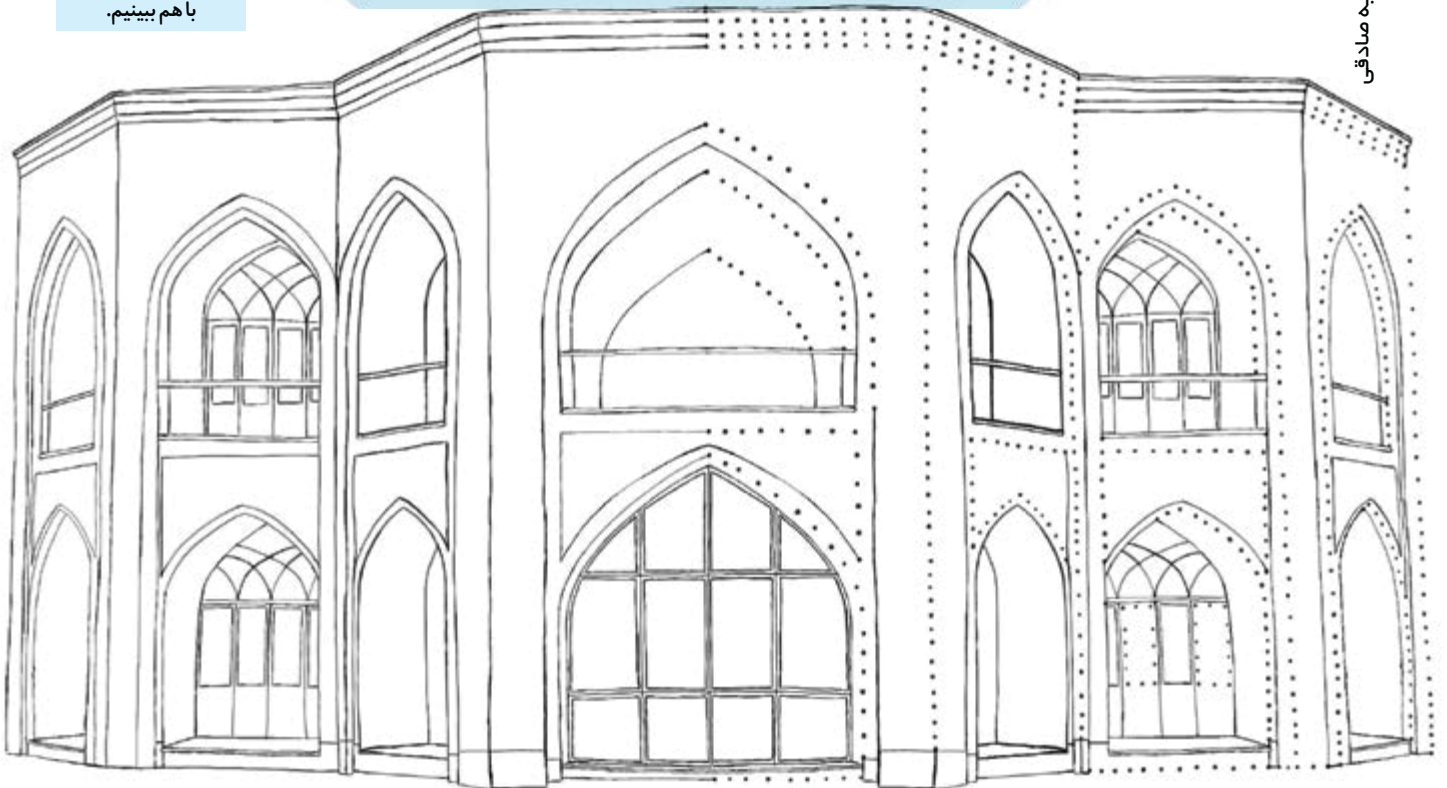


۱. نقطه چین‌ها را به هم وصل کن تا تصویر بنا کامل شود.
۲. شکل کامل شده را مثل تصویر بالا رنگ کن. اطراف آن را هم مثل تصویر بالا بکش و رنگ کن.



با هم بینیم.

ایده: نسیم محمدی، فاطمه دانش آشتیانی
تصویرگر: مریضه صادقی



بگرد و پیدا کن!



با هم بینیم.

اینجا خانه‌ی انصاری در شهر ارومیه است.
بین دو تصویر بالا و پایین، هشت تفاوت پیدا کن.



بخوان و رنگ آمیزی کن



مهمان امام رضا (ع)

در کفشداری دیده‌ام
هر خانه دارد یک عدد
خادم به کفش زائران
یک خانه هدیه می‌دهد

یک چیز گرد سگه‌ای
داده به جای کفش ما
مثل پلاک خانه است
اعداد روی سگه‌ها

در گوش کفشم گفته‌ام:
«در خانه‌ات خوش بگذرد!»
این سگه من را باز هم
پیش خودت می‌آورد»

● ریحانه نوری

● تصویرگر: عاطفه عبدالهی زاده





نیلی و شیر کوچولو • فہیمہ فتورہ چی

موزہ پر از مجسمہ بود. نیلی مجسمہ ی شیر کوچولو را دید و دوید سمتش. اما انگار شیر کوچولو خوش حال نبود. نیلی از او پرسید: «چرا ناراحتی؟» شیر کوچولو گفت: «از تاریکی خیلی می ترسم.» نیلی دوروبرش را نگاه کرد و گفت: «اینجا کہ تاریک نیست!» شیر کوچولو گفت: «ولی شب ها خیلی تاریک است.» نیلی بدو بدو رفت پیش نگهبان و گفت: «شیر کوچولو از تاریکی می ترسد!» نگهبان خندید و گفت: «الآن می آیم و لامپ سوخته ی خانہ ی شیر کوچولو را عوض می کنم.»

اولین روزنامه‌ی تو



حتماً تا به حال روزنامه‌ها و مجله‌های زیادی دیده‌ای، مثل رشد کودک. حالا وقت آن رسیده که خودت روزنامه‌نگاری کنی. شاید در آینده بهترین سردبیر یا خبرنگار یا نویسنده‌ی روزنامه یا مجله شدی. این روزنامه را هر طوری دوست داری کامل کن. در هر بخش نقاشی زیبای مناسبی هم بکش.

ایده: فهیمه شانه

تصویرگر: غزاله صرافیان



یک داستان کوتاه بنویس.

داستان



خبرنگارها کنجکاو و دقیق هستند و هر چیزی می‌بینند سریع می‌نویسند یا ضبط می‌کنند. تو هم مهم‌ترین خبر خانه یا مدرسه را بنویس.

خبر امروز



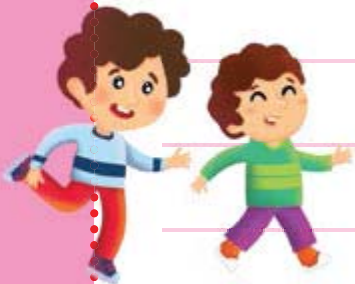
آشپزی

مواد لازم و مراحل درست کردن املت،
نیمرو یا یک سالاد را بنویس.



گزارش ورزشی

گزارش یک بازی دوستانه یا مهم‌ترین اتفاق در زنگ
ورزش را بنویس.



مشاور عزیزم

دوستانت چه کمکی از تو خواستند و تو چه پیشنهادی داشتی؟

مشاور عزیزم،
چشم عروسکم
کنده شده. چه کار
کنم؟



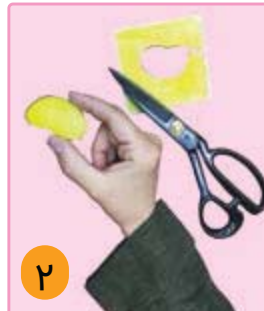
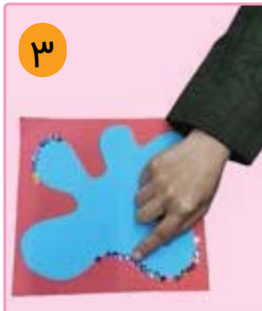
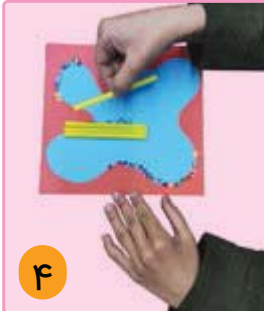
دوست عزیز، چشم را با چشم بچسبان یا با نخ و سوزن بدوز





نی‌های رنگی رنگی

چی لازم داریم؟ • مقوای رنگی • نی • قیچی • مداد



چطوری بسازم؟

۱. روی کاغذ، صورت زرافه را بکش و با قیچی آن را برش بزن.
۲. یک مقوای برای پس زمینه‌ی کارت انتخاب کن و اگر دوست داشتی آن را تزیین کن.
۳. چند تا نی بردار و به اندازه‌ای که دوست داری گردن زرافه بلند باشد، آن‌ها را برش بزن و روی مقوای بچسبان.
۴. سر زرافه را روی گردنش بچسبان.
۵. با فاصله‌ی کمی از هم، نی‌های کوچک را برای پاهای زرافه بچسبان.
۶. حالا بدن زرافه را در فاصله‌ی بین پاها و گردن بچسبان.
۷. دو شاخک کوچک برای زرافه بگذار و روی آن‌ها دکمه‌های رنگی بچسبان.
۸. در پایان با استفاده از چشم عروسکی یا دکمه، صورت زرافه را کامل کن.

این کاردستی قشنگ را می‌توانی بانی‌های استفاده‌شده بسازی. به این ترتیب هم یک کاردستی بازیافتی داری و هم می‌توانی آن را به دوست‌هایت هدیه بدهی. با این کار هم طبیعت را خوش حال می‌کنی و هم دوست‌هایت را.

ما زمین را دوست داریم



نه به کیسه‌ی پلاستیکی!
نه به ظرف‌های یک‌بار مصرف!



شاپرک می خندید
خنده می کرد بهار
خبری شاد آورد
شاپرک در گلزار

گفت ایران عزیز
وطنی آباد است
میهنی پاینده
خانه‌ای آزاد است

بچه‌ها خنده کنید
تا بماند شادی
با همین خنده دهید
شهر را آبادی

بچه‌ها خوش باشید
تا بخندد ایران
نام ایران عزیز
بشود جاویدان



باهم گوش کنیم.

